

وقتی مشهد مکانیک ماهر نداشت



فرخدا با ورود ماشین درسال ۱۲۹۲ خورشیدی و افزایش آن در کوچه پس کوچه های شهر سرعت آموشد مردم افزایش پیدا کرد اما خیابان های مشهد قدیم، باکوچه پس کوچه های باریکش، مثل خیلی از شهرهای دیگر، محل عبور گله های گوسفند و شتر و دام بود و این موضوع مشکلات زیادی را به همراه داشت. نبود مکانیک قابل در وقت خراب شدن اتول های قدیمی، یک دیگر از مشکلات رواج اتومبیل در خیابان های مشهد بود که شکایت های بسیاری را به دنبال داشت. دو نمونه از این شکایت هاروزنامه «دادگستران» درآبان ۱۳۲۳ خورشیدی چاپ و منتشر کرده است.

تصادف با گله شتر

در نخستین شکایت چاپ شده، مردی به نام «حسین امین شهیدی» از وجود گله های دام در خیابان هاگله کرده و گزارش تصادف اتومبیلی را با یک شتر برای این جریده نوشته است. او خیابان های مشهد در یک صبح پاییزی را این طور توصیف کرده است: «کارمندان با شتاب به سمت اداره می رفتند. محصلین بیکار که هنوز مدرسه شان باز نشده بود، خیابان ها را قدم می زدند. کاسب کارها با داد و فریاد، متاع خود را به مشتریان معرفی می کردند. درنگ و درنگ، زنگ یک قطار شتر و صدای بیع یک گله گوسفند که گوسفند فروش با صدای خود آن ها را در پیاده رو برای فروش عرضه می داشت، غوغایی به پا کرده است. گوسفندان سطح پیاده رو و احیاناً کشش عابران را برای عرض اندام در مقابل شهرداری، آب پاشی و گاهی برای مزاح با رفتگران ناپیدا، سطح خیابان را لکه دار می نمودند. حمالی بلندبالا، الاغی را که بارمیوه داشت، به طرف جلومی راند و به تنه ای که الاغش به عابران می زد و داد و فریاد و ناسزای عبورکنندگان را به همراه داشت، ابد واقعی نمی گذاشت، گویی گوشش از این حرف ها پر بود. دوجرخه سواری که گمانم شاگرد بقال بود و با نهایت سرعت در پیاده روی می رفت، تنه محکمی به پیرمردی که از چشم ضعیف و از یاقدری ناتوان بود، زد و او را به طرف جوی خیابان پرتاب نمود. اتومبیل استودبکر شرکی خارجی، با نهایت سرعت و با صدایی عجیب از پهلوی قطار شتر گذشت. شترها که از صدای ماشین هاج وواج شده بودند، قطار خود را پاره کردند و در وسط خیابان لول شدند. اتومبیل سواری بیوک ۴۱ که یکی از تجار را به تجارت خانه می برد تاؤدتو تر بواند وضع بازار را تغییر دهد و وعده ای را بدیخت و بازار را سیاه تر کند، با یک شتر افسارگسیخته تصادم نمود. پای شتر و چراغ و رادیات اتومبیل خرد شد. پاسبانی که نمی توانست بارفتنگ خود را تحمل کند، از قهوه خانه مقابل خارج شد و مانند عقاب خود را به روی طعمه ای که به چنگش افتاده بود، انداخت و با دو کلمه شوفر را دست به سر کرد. شوفر درحالی که از خسارت پای شتر حسته بود و می خندید، ماشین را راه انداخت. من از دیدن ساربان به فکر شدم که آیا در شهرهای بزرگ با آن کثرت عبورومور و وسائط نقلیه در روز، چقدر خسارت در نتیجه تصادم باید داشته باشند. اگر وضعیت شهر ما چنین است؟!»

«میشامکانیک» اصلا مکانیکی بلد نیست

در شکایت دوم هم فردی به نام «محمد علی امامی» از مکانیکی به نام «میشا» که گویا اختصاصی در تعمیر اتومبیل ها نداشته است، شکایت می کند و درحالی که این مکانیک را «ناشی» خطاب می کند، می نویسد: «آقای مدیر محترم روزنامه دادگستران، خواهشمند است دستور فرمایید شرح زیر را در آن روزنامه شریفه درج نمایند که سایر دارندگان اتومبیل و کامیون به دام این مکانیک ناشی نیفتند.» او ادامه می دهد: «آقای میشامکانیک که در گاراژ مسافرنبری اطمینان با در دست داشتن چند عدد آچار نام مکانیک بر خود گذاشته است، جندی قبل برای تعمیر کامیون خود به امر واجعه و صورتی برای خرید لوازم نوداده، تمام آن ها باقیمت گراف که در حدود چهارپنچ هزار تومان می شد از طهران به مشهد حمل و پس از سه چهار ماه معطلی و پرداخت ۴ هزار و ۴۰۰ ریال دستمزد، موتوری که بایستی اقلاتادو سال بازنشود، یک سرویس بیشتر (آن هم در تربت جام که مسافت نزدیک است) کار نکرد و احتیاج به تعمیر مجدد پیدا نمود. به نام برده مراجعه [کردم] پس از یکی دو روز معطلی، از تعمیران خودداری نمود، با آنکه حاضر شدم خود اثاثیه آن را خریداری نمایم. آیا یک نفر مکانیک که وجودش در مملکت ما- با نداشتن وسائل و لوازم بدکی- خیلی مؤثر است، نیابستی دارای پروانه و گواهی مکانیکی باشد؟ آیا شهربانی نیابستی از این طور اشخاص بدون گواهی جلوگیری نماید؟ به طوری که تحقیق نموده ام، این مکانیک ماشین اولش نیست که خراب کرده است، بلکه دوسه دستگاه ماشین دیگر را هم تاکنون همین طور خراب کرده است. امیدوارم اولیای امور این موضوع را مورد توجه قرار دهند که سایرین دچار این بدبختی و خسارت نگردند.»

خبر تولد کوچک ترین نوزاد جهان در ۶۸ سال پیش



سال ۱۳۳۷ خورشیدی، در چنین روزی، کوچک ترین نوزاد جهان که دختری پنج ماهه با ششصد گرم وزن بود، در انگستان به دنیا آمد. پرستاران بیمارستان این دختر را -به خاطر کوچکی جثه- «یک شاهی» لقب دادند و در محفظه مخصوص، نگهداری کردند تا وزنش دوباربر شود. روزنامه اطلاعات با انتشار این خبر چنین می نویسد: «در انگلستان دختری پنج ماهه به دنیا آمد که فقط ششصدگرم وزن دارد. یک گروه پزشکی و پرستار، شش هفته است از این موجود کوچک در محفظه مخصوص نگهداری می کنند. این طفل که چهارده هفته زودتر از موقع متولد شده در دستگاه مخصوصی به بیمارستان انتقال داده شده و اکنون اولیای بیمارستان نسبت به نجات او اظهار امیدواری می کنند. کوچک ترین طفل جهان که در بیمارستان «یک شاهی» لقب گرفته دختر است. نام حقیقی او «ترزا» می باشد. یک شاهی هنوز در محفظه مخصوص نگهداری می شود و تا هنگامی که وزنش دوباربر نشود، از آن خارج نخواهد شد.»



اخبار قدیمی
13 شهریور 1399
15



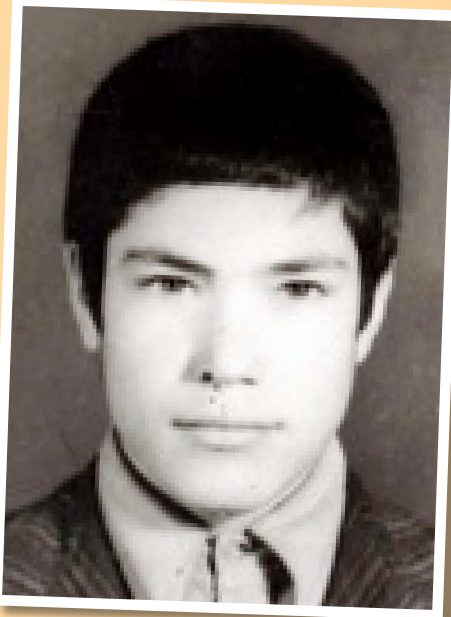
تاریخ و هویت



یادی از نخستین شهید دانش آموز دفاع مقدس در مشهد به بهانه یوم... ۱۳ آبان

شهید «لیاقت»

که لایق شهادت شد



مرضیه ترابی برای ماکه دوران کودکی و نوجوانی را در کوچه پس کوچه های «نقرآباد» و پشت سیلوی گندم مشهد گذرانده بودیم. نام شهید «رضالیقت»، کاملاً شناخته شده بود. یکی از کوچه های فرعی خیابان طالقانی را به نام او کرده بودند و البته کتابخانه مهم ترین مسجد محل، یعنی مسجد امام محمدباقر^(ع) را هم با نام کتابخانه شهیدرضالیقت می شناختیم؛ باین حال، کمتر کسی می دانست که شهیدلیاقت کیست و چه ارتباطی با مبارزات دانش آموزی در تاریخ معاصر مشهد دارد. آن سال ها سال های دفاع مقدس بود و شهر هرروز میزبان پیکرهای گلگون کفنانی که در راه دفاع از دین و میهن از جان مایه گذاشته بودند. حافظه تاریخی مردم پر از عطر خوش یاد شهیدان بود؛ شاید به همین دلیل مجالی برای بازشناسی شخصیت و جایگاه آن ها پیش نمی آمد؛ اینکه آن ها به راستی که بودند، چه می خواستند و چرا جنگیدند؟ حالا بعد از حدود چهار دهه، در میان فضای غبارآلود و دست های ناپیدایی که به انکار خورشید برخاسته اند، باید دوباره از آن ها نوشت و یادشان را در ذهن های نسلی که در آن ایام وجود نداشته است، زنده کرد. شهیدرضالیقت نخستین شهید دانش آموز دفاع مقدس در مشهد بود که در چهارم دی ماه سال ۱۳۵۹ خورشیدی، سه ماه بعد از آغاز جنگ تحمیلی، پیکرش بر دستان مردم مشهد تشییع شد و در محوطه خواجه ربیع آرام گرفت. روز ۱۳ آبان، یادآور حماسه دانش آموزان در محوطه مقابل دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۷ خورشیدی، مجالی برای دوباره گفتن از شهیدرضالیقت، پس از چهار دهه عبور از پیچ های صعب و دشوار تاریخی است.

دانش آموز مبارز دبیرستان «کاشانی»

اطلاعات مادر باره شهیدلیاقت چندان گسترده نیست، می دانیم که در خانواده ای از طبقات پایین و مستضعف جامعه به دنیا آمد و در دامن پدری زحمت کش و مادری مهربان پرورش یافت. سال ۱۳۹۶ خورشیدی بود که خبر درگذشت مادرش، «طاهره درویشی»، در فضای مجازی منتشر شد. او به دلیل عارضه قلبی در بیمارستان «شهیدلیافی نژاد» تهران درگذشت و روز ۳۱ خرداد همان سال در بهشت رضا^(ع) مشهد به خاک سپرده شد. شهیدلیاقت بچه محله طالقانی بود، خانه پدری اش در ابتدای خیابان طالقانی قرار داشت، جایی که امروزه نامش را شهید ابراهیمی^(ع) گذاشته اند و البته در نقشه ها اثری از نام شهیدلیاقت بر روی این کوچه نیست. خوب یادم هست آن کوچه راودیوارهای قدیمی خانه هایی را که زیر باران پاییز و برف زمستان، حسابی نم می زدند و عطر خوش کاهگل را به فضای اطراف می پاشیدند.

شهیدلیاقت پیش از کوچ خانواده اش از اینجا، در این کوچه به دنیا آمد؛ اواخر دی ماه سال ۱۳۴۰ خورشیدی و در پانزده سالگی هم افتاد وسط ماجراهای انقلاب و در اوج مبارزات مردم مشهد در پاییز و زمستان ۱۳۵۷، یکی از دانش آموزان دبیرستان کاشانی- در بولوار نبوت منطقه طلاب- بود که همراه با هم کلاسی هایش نقشی

مؤثر در جریان انقلاب داشت. اصلا دبیرستان کاشانی یکی از مدرسه های خاص در تاریخ انقلاب مشهد است و در دوران دفاع مقدس هم بیش از صد شهید در راه دفاع از دین و میهن، تقدیم کرد که یکی از آن ها شهیدرضالیقت است.

حضور فعال در انقلاب اسلامی

نام هم مدرسه ای های رضا، روی برخی خیابان ها و مدرسه های کوی طلاب هنوز باقی است. شهیدمسعوداختری یکی از این دانش آموزان بود که دبستانی را در محله طالقانی- که بعدها ابوذر نامیده شد- به نامش کرده اند. شهیدلیاقت شاید به دلیل قرار گرفتن در چنین فضایی، با انقلاب اسلامی آشنا شد و حضوری فعال در عرصه مبارزات انقلابی پیدا کرد. پدرش، محمدلیاقت، درباره حضور وی در ماجرای یکشنبه خونین مشهد (۱۰ دی ۱۳۵۷) نقل کرده است: «صبح روز قبل [از دهم دی] برای شرکت در راهپیمایی از خانه بیرون رفته بود. دلپره داشتم و از پسر می اطلاع بودم. فکر کردم برای او مشکلی پیش آمده است. با خودم گفتم؛ شاید زخمی شده، شاید ساواک رضا را گرفته است... شب را با هزار فکر و خیال به صبح رساندم. بالاخره برگشت. علت تأخیرش را پرسیدم. گفت: بابا، کل شب مشغول نگهبانی بودم. متعجب

آخرین روزهای یک مبارز

حضور فعال در جریان مبارزات انقلابی کافی بود که پای رضالیاقت را با آغاز جنگ تحمیلی به بسیج مستضعفان باز کند. آن روزها تازه درس خواندن در سال آخر دبیرستان را آغاز کرده بود، بلافاصله با آغاز یورش ارتش یعنی عراق راهی جبهه شد، در مهرماه سال ۱۳۵۹ خورشیدی، دشمن تا نزدیکی اهواز پیش آمده بود و شرایط دفاعی خوزستان اصلاً خوب نبود. شهیدلیاقت هنگام سقوط خرمنشهر در اهواز بود و شاهد اشک و گریه هم زمانش، با این حال، مانند خیلی از جوان های شجاع، از نبرد با دشمن پا پس نکشید. درست در هنگام گلوله باران اهواز، شهیدلیاقت همراه با دیگر نیروهای گردانی که از مشهد اعزام شده بودند، وارد صحنه نبرد شد. روز ۲۸ آذرماه سال ۱۳۵۹ او در نبرد سنگین و رودررو با تانک های دشمن حضور داشت و همان جا از ناحیه سینه هدف گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. پیکر او را به مشهد انتقال دادند تا به عنوان اولین شهید دانش آموز مشهد در

نمای پرکاشی خیابان «خسروی»



تاریخ ثبت: آبان ۱۳۸۴ خورشیدی



نشانی: محله سراب، حاشیه خیابان خسروی

نام: خانه داوری قدمت: پهلوی اول



ارتباط داشته باشد که فضای زیادی از آن را اشغال کرده است. اگر از نمای بیرون، داخل خانه را تماشا کنید، متوجه تقارن زیبایی که در ساخت آن به کار گرفته شده است، می شوید. خانه در دو طبقه ساخته شده است که یک سوی آن خیابان است و ازسوی دیگر به کوچه دیالمه^(ع) راه

دارد؛ همچنین این خانه آن چنان ساخته شده که مغازه های طبقه همکف را دربر گرفته است. ناگفته نماند این ملک، ۴۰ مترمربع مساحت دارد و باتوجه به دوطبقه بودن، دارای ۲۸۰ متر زیربناست. سازنده این بناتمد داشته است که میزان تزئینات خانه در ضلع سمت خیابان، بیشتر از دیگر اضلاع

آن باشد. قاب های آجری، رخ بام های آجری و قاب هایی از جنس کاشی معرق با نقوش اسلیمی و ختایی از تزئینات رایج این خانه به شمار می رود. متأسفانه اکنون قسمتی از ایوان بنا فرو ریخته و نمای اصلی با تابلوها و کرکره های مغازه ها، پوشیده شده است.